مورخ ۳۰ سپتامبر یا ۳ اکتوبر ١٩١١ در مجمع تیاسفی ها یا مجمع بهائيان درمرکزتیاسفی ها در لندن: درباره لزوم تجدید ادیان و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ۳۰ سپتامبر یا ۳ اکتوبر ١٩١١ در مجمع تیاسفی ها یا مجمع بهائيان درمرکزتیاسفی ها در لندن: درباره لزوم تجدید ادیان و تشریح برخی تعالیم دیانت بهایی[[1]](#footnote-1)

#### (خطابات جلد اول، ص.۲۹ـ۳۴)

هُوالله

ای جمع محترم، آتش را لزوم ذاتی سوختن است و قوه برقيه را لزوم ذاتی افروختن. آفتاب را لزوم ذاتی، درخشيدن است و خاک را لزوم ذاتی، قوه روئيدن. در لزوم ذاتی، انفکاک جائز نه، چون تغيّر و تبدّل و تحوّل و انتقال از حالی به حالی از لوازم ذاتيه عالم امکان است. يعنی تتابع فصل ربيع و صيف و خريف و شتا و تبدل روز و شب از لوازم ذاتيه عالم ارضی است. پس هر بهاری را خريفی در پی و هر صيفی را شتائی در عقب و هر روزی را شبی و هر صبحی را شامی. وقتي که اساس اديان الهی بکلی منهدم و اخلاق عالم انسانی متغير، اثری از نورانيت آسمانی نه و محبت بين بشر مختل ظلمت عناد و جدال و قتال و سرمای خمودت و انجماد حکمران بود و تاريکی احاطه نموده بود، حضرت بهاء اللّه مانند کوکب آفاق از مشرق ايران طالع شد، انوار هدايت کبری درخشيد و نورانيت آسمانی بخشيد و تعاليم بديعی تأسيس فرمود و فضائل عالم انسانی تأسيس کرد و فيوضات آسمانی ظاهر فرمود و قوه روحانيه باهر ساخت و اين اساس را در عالم وجود ترويج فرمود.

(اولا) تحری حقيقت زيرا جميع ملل بتقاليدی عاميانه تشبث نموده اند و از اينجهت با يکديگر در نهايت اختلاف و غايت نزاع و جدالند. اما ظهور حقيقت کاشف اين ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد. زيرا حقيقت تعدد قبول نکند.

(ثانياً) وحدت عالم انسانی، يعنی جميع بشر کل مشمول الطاف جليل اکبرند، بندگان يک خداوندند و پرورده حضرت ربوبيت، رحمت شامل کل است و تاج انسانی زينت هر سری. لهذا بايد جميع طوائف و ملل خود را برادر يکديگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجرهٔ واحده شمرند. زيرا جميع سلاله حضرت آدمند و لئآلی يک صدف. نهايت اينست که محتاج تر بيتند نادانانند جاهلانند، بايد هدايت نمود؛ مريضانند، بايد معالجه کرد؛ طفلانند بايد در آغوش مهربانی پرورش داد تا ببلوغ و رشد رسند و جلا لازم تا درخشنده و روشن گردند.

(ثالثاً) آنکه دين اساس الفت و محبت است و بنيان ارتباط و وحدت. دين اگر سبب عداوت گردد الفت نبخشد بلکه مورث کلفت گردد و عدم دين، به از وجود آنست و تجرد از دين، مرجح بر آن.

(رابعاً) دين وعلم توأم است، از يکديگر انفکاک ننمايد و از برای انسان دو بال است که بآن پرواز نمايد، جناح واحد کفايت نکند. هر دينی که از علم عاريست عبارت از تقاليد است و مجاز است، نه حقيقت لذا تعليم از فرائض دين است .

(خامساً) آنکه تعصب دينی و تعصب جنسی و تعصب سياسی و تعصب وطنی هادم بنيان انسانيست. حقيقت اديان الهی واحد است زيرا حقيقت يکی است تعدد قبول نکند و جميع انبياء در نهايت اتحادند. نبوت حکم آفتاب دارد در هر موسمی از نقطه ای طلوع نمايد. لهذا هر سلفی اخبار از خلف فرموده و هر خلفی تصديق سلف کرده. لا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِه.

(سادساً) مساوات بين بشر است و اخوت تام. عدل چنين اقتضاء مينمايد که حقوق نوع انسانی جميعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی يکسان باشد و اين از لوازم ذاتيهء هيئت اجتماعيه است.

(سابعاً) تعديل معيشت نوع بشر است تا جميع از احتياج نجات يافته، هرکس بقدر امکان و اقتضاء در رتبه و مکان راحت يابد. همچنانکه امير عزيز است و در نعمت مستغرق، فقير نيز رزق يومی داشته باشد، در ذلت کبری نماند و از شدت جوع از عالم حيات محروم نگردد.

(ثامناً) صلح اکبر است. بايد از جميع دول و ملل به انتخاب عمومی محکمه کبری تأسيس شود و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمه کبری فيصل يابد تا منتهی بجنگ نگردد.

(تاسعاً) آنکه دين از سياست جدا است. دين را در امور سياسی مدخلی نه بلکه تعلق بقلوب دارد نه عالم اجسام. رؤساء دين بايد بتربيت و تعليم نفوس پردازند و ترويج حسن اخلاق نمايند و در امور سياسی مداخله ننمايند.

(عاشراً) تربيت و تعليم و ترقی و رعايت و حرمت زنان است، زيرا آنان در زندگانی شريک و سهيم مردانند و از حيثيت انسانی يکسانند.

(حادی عشر) استفاضه از فيوضات روح القدس است تا مدنيت روحانيه تأسيس شود، زيرا مدنيت ماديه تنها کفايت نکند و سبب سعادت انسان نشود. زيرا مدنيت ماديه مانند جسم است و مدنيت روحانيه مانند روح جسم بيروح زنده نگردد. ” لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقويم“.

اين نبذه ئی از تعاليم بهاء اللّه است و در تأسيس و ترويج آن نهايت مشقت و بلايا تحمّل نمود. هميشه مسجون و معذب بود در نهايت تعب ولی در زندان، اين ايوان رفيع را بنيان نهادند و در تاريکی سجن باين نور پرتو بر آفاق انداختند. بهائيان را نهايت آرزو اجراء اين تعاليم است و بجان و دل ميکوشند که جان خويش را فدای اين مقصد کنند تا نور آسمانی آفاق انسانی را روشن نمايد. من بی نهايت مسرورم که در اين محفل محترم با شما گفتگو مينمايم و نهايت رجا دارم که اين احساسات وجدانی من در نزد شما مقبول گردد و در حق شما دعا مي نمايم که به اعظم مراتب عالم انسانی موفق و مؤيّد گرديد.



1. نطق مبارک در مجمع بهائیان لندن روز وداع در۱۰یا ۱۱ شوال سنه ۱۳۲۹مطابق ۳ اکتوبر ١٩١١ [↑](#footnote-ref-1)